

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع: خوف و رجاء ۳

قال الله تبارک و تعالی: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»^۱ (بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید. همانا خداوند، همه گناهان را [با شرایطش] می‌آمرزد.)

مساوی بودن خوف و رجاء در وجود مؤمن

کلامان در جلسه‌های قبل درباره خوف و رجاء بود. روایاتی داریم که می‌گویند «در وجود مؤمن دو نور هست به نام نور ترس و نور امید. نور خوف و نور رجاء که این دو نور در وجود او به یک اندازه است، به طوری که اگر در ترازو گذاشته شود، هیچ کدام سنگین تر نیست.»^۲ مؤمن به همان اندازه که می‌ترسد، به همان اندازه امید دارد. امیدش هم به همان اندازه ترسش است. هیچ کدام بیشتر نیست و گفتیم اگر ترس در وجود انسان زیاد شد، حالت یأس به او دست می‌دهد، ناامید می‌شود، از حرکت به طرف خدا باز می‌ماند. آدمی که ناامید است، شوق ندارد، کسل است، حرکت نمی‌کند و مثال زدیم مثل ماشینی است که ترمز دارد؛ ولی گاز ندارد. همه‌اش می‌خواهد ترمز بگیرد، خب ماشین حرکت نمی‌کند. از آن طرف اگر حالت امید در وجود انسان زیادتر شد، همه‌اش امیدواری به رحمت خدا باشد و ترس از گناه در وجودش نباشد، خب این هم برای انسان بد می‌شود. این‌هایی که امید این چنینی دارند، بی‌گدار به آب و خاک و آتش و گناه و معصیت می‌زنند و اطاعت برایشان فرقی نمی‌کند. همه‌اش حرف از رحمت خداست. اگر اطاعت خدا را کرده است، خودش را محقق می‌داند که باید ثواب ببرد. اگر هم گناه کرده است، اینجا دم از حُسن ظن به خدا و رجاء و امید و این چیزها می‌زند و بعد هم می‌گوید باید حُسن ظن به خدا داشته باشید، رحمت خدا وسیع است و... . خب یک چنین انسانی مثل آن ماشینی می‌ماند که فقط گاز دارد، ترمز ندارد. همین‌طور حرکت می‌کند. حرکت که همیشه مناسب نیست. یک وقت هم حرکت منجر به تصادف می‌شود. این انسان‌های این طوری هم همین‌طور هستند. چشمش، زبانش، شکمش، همه‌اش دارد حرکت می‌کند. خب در حرکت دائمی گاهی هم به گناه برخورد می‌کند؛ اما چون ترس در وجودش نیست، ترمز ندارد که خودش را کنترل بکند. همین‌طور در گناه کردن جلو می‌رود و مرتب دم از رحمت می‌زند که رحمت خدا وسیع است. این است که در تعبیر احادیث آمده که در وجود مؤمن دو نور خوف و رجاء به یک اندازه است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَيْفَةٍ، وَ نُورٌ رَّجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا، وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»^۳ اگر در وجود مؤمن رجاء وزن بشود، بیشتر از ترس نیست. بعد در همین حدیث می‌فرماید: از آن طرف برو ترسش را وزن بکن. آن هم اگر وزن بکنی، بیشتر از امید نیست. یعنی اگر خوف و رجاء‌اش در

۱. زمر، ۵۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۷۱.

۳. همان.

کفه ترازو گذاشته بشود و وزن بشود، مساوی است. خب این یک نکته است که روایتش هم در اصول کافی است. شاید آینده بتوانیم احادیث بیشتری را در این زمینه بخوانیم.

محل بروز خوف و رجاء

آنچه می‌خواهیم الآن عرض بکنیم که هفته گذشته یک اشاره‌ای کردیم، اما بحث ناتمام ماند، این است که این نور ترس و نور امید همیشه در وجود مؤمن به یک اندازه است؛ لکن محل بروزش، آن جایی که می‌خواهد آشکار بشود، دو مورد است. از هردویش به نور تعبیر شده؛ پس برای انسان نورانیت دارد. به یک اندازه هم هست؛ چون گفتیم اگر بخواهد ترس زیادتر بشود، حالت یأس به انسان می‌دهد و اگر رجاء در وجود انسان زیادتر بشود، حالت بی‌باکی و گستاخی و جسوری به او می‌دهد. وقتی به یک اندازه بود، معتدل می‌شود. منتهی چه موقعی اعمال می‌شود؟ یعنی چه موقعی نور ترس بروز می‌کند، نور رجاء آشکار می‌شود؟ خب معلوم است در دو حالت است. آن جایی که انسان به یاد گناهانش می‌افتد، این جا باید نور ترس او را بگیرد، به رحمت خدا زیاد تکیه نکند. از آن طرف هم باید بداند که همین خدایی که رحمان و رحیم است، «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» هم هست. خدای متعال دو صفت دارد. در دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانید: «أَيَّقَنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعُفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالتَّقِيمَةِ»^۴. «أَيَّقَنْتُ» یعنی یقین دارم. خدایا، این را مطمئن هستم که تو ارحم الراحمین هستی. آن جایی که می‌خواهی رحمت برسانی، آن جایی که می‌خواهی عفو بکنی، رحمت از همه موجودات بیشتر است. همین که بناست خدا عفو بکند، آدمی مثل حرّ که سبب شهادت امام حسین (علیه‌السلام) و اصحابشان شد، آن را هم عفو می‌کند.

آن قدر عجیب است که می‌گویند یک عالمی در حرم امام حسین (علیه‌السلام) ایستاده بود، دعا می‌کرد و می‌گفت: «خدایا، شمر را نیامرزد. من این عفو و رحمتی که از تو می‌دانم و این امام حسینی که من می‌شناسم، ممکن است یک وقت وساطت بکنند، شمر و عمر سعد و یزید و این‌ها را ببخشی!»

حالا ما کاری به حرف این عالم نداریم، می‌خواهیم عرض کنیم راجع به عفو خدا کسی نمی‌تواند محدودیتی قائل بشود. این دیگر مسلم است. کسی حق ندارد بگوید گناهی که من انجام دادم، به حدی است که عفو خدا شاملش نمی‌شود. این شخص به چه جرأتی این حرف را می‌زند؟ گناه هرچه هم بزرگ باشد، عفو خدا بزرگتر است. امکان عفو هست؛ اما حالا عفو می‌کند یا نه؟ آن بحث دیگری است. خدا همه جا عفو نمی‌کند. این نکته مهم است. پس عفو او بزرگ است.

در تعقیبات مشترکه می‌خوانیم: خدایا، اگر گناه من بزرگ است، «عَفُوكَ أَعْظَمُ مِنْ ذُنُوبِي» (عفو تو بزرگتر از گناه من است). این را ما باید بدانیم. اما از طرف دیگر کسی که گناه کرده و توبه نکرده است، نباید جسور بشود، به رحمت خدا تکیه بکند و بگوید خدا رحیم است، رثوف است، تواب است، زود می‌بخشد. لذا حدیث دارد که هیچ گناهی را کوچک نشمارید، چه بسا این گناهی که انجام دادید، خدای متعال قسم می‌خورد و می‌گوید به عزت و جلالم دیگر تو را هرگز نخواهم بخشید. حدیث در اصول کافی است. تهدید خیلی بزرگی است. به عزت و جلالم هرگز تو را نخواهم بخشید، می‌دانید یعنی چه؟ یعنی هیچ چیز دیگر تو را معالجه نمی‌کند جز عذاب. عذابی که «مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۵ (آن عذاب به آسمان‌ها و زمین

^۴. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

^۵. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

داده بشود، قوام ندارد، نمی‌تواند در مقابل عذاب الهی ایستادگی بکند.) زمین به این محکمی، آسمان‌ها نمی‌توانند، این انسان با این ضعفش می‌خواهد این عذاب را بچشد. به عزت و جلالم تو را هرگز نخواهم بخشید؛ یعنی دیگر پیغمبر اکرم، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) هم شفاعت تو را نخواهند کرد، اصلاً آن‌ها شفاعت نمی‌کنند. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۶ (کیست که در پیشگاه او جز به اذن او شفاعت کند؟) هیچ کس نمی‌تواند شفاعت بکند. اصلاً کسی قدم نمی‌گذارد. ما باید این احتمال را در هر گناهی بدهیم؛ چون در حدیثش همین است، می‌گوید هیچ گناهی را کوچک نشمارید. شاید همین یک گناهی که می‌گوید بابا این طوری نیست، این یک گناه را می‌کنیم بعد هم توبه می‌کنیم، از آن گناهی است که خدا وعده این چینی برایش می‌دهد: به عزت و جلالم دیگر تو را نخواهم بخشید. ما از این باید بترسیم.

پس در مقام گناه، حالت خوف انسان باید خیلی شدید باشد. باید آن قدر خوف وجودش را بگیرد که او را از گناه منصرف بکند، بترسد، عین همان ترمز و گاز ماشین. گفتیم ماشین به هر دوی آن نیاز دارد؛ اما کجا ترمز اعمال می‌شود؟ در صحنه تصادف. راننده نگاه می‌کند، می‌بیند الآن تصادف می‌کند، این‌جا دیگر باید از ترمز استفاده بکند نه از گاز. این‌جا از یکی از این دو استفاده می‌شود. این‌جا محل بروز ترمز است، آن باید آشکار بشود، آن کارایی دارد. برو جایی که صحنه تصادف نیست، بله آن‌جا کارایی گاز آشکار می‌شود، آن کار از آن می‌آید. در هنگام گناه باید حالت خوف انسان را بگیرد. ترس از عذاب الهی، ترس از این که طاقت ندارد، ترس از این که خدا خشم بکند، خشمی که عذاب جهنم از آن شعله‌ور می‌شود، «لَإِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكُمْ وَ أَنْتِقَامِكُمْ وَ سَخَطِكُمْ»^۷ این عذاب برای اهل جهنم تخفیف داده نمی‌شود. چرا؟ چون منشأ این عذاب، غضب و انتقام و سخط خداست. اگر سرچشمه این است، هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. در هنگام گناه انسان باید یاد این حدیث بیفتد که گناه را انجام داد، شاید دیگر هیچ چیز آن را پاک نکند، صد سال بنشینند زار زار گریه بکند، دیگر فایده‌ای نداشته باشد تا آن عذاب را ببیند. در فکر گناه باید این حالت را پیدا بکند. پس گناه، محل بروز خوف است.

و اما اگر انسان دارد عبادت خدا را می‌کند، بندگی خدا را می‌کند، این‌جا محل بروز صفت رجاء است. این‌جا باید به خدا حُسن ظن داشته باشد؛ در عین حالی که نباید به اعمال خودش تکیه بکند. چند جلسه قبل حدیثش را خواندیم که هیچ کس نباید به اعمال خودش تکیه بکند، اما چون دارد به ظاهر یک عمل دست و پا شکسته‌ای انجام می‌دهد، به خدا حُسن ظن داشته باشد. این‌جا بگوید این‌شاءالله خدا به کرمش عمل ما را قبول می‌کند. این‌شاءالله نمازمان را قبول می‌کند، این‌شاءالله همه روزه‌هایی که گرفتیم، قبول است، گرچه نتوانستیم حقیقت روزه را بجا بیاوریم. این‌شاءالله حجامان، جهادمان و خدمتمان قبول است، خدا به کرمش قبول می‌کند. این‌جا دیگر جای حالت ترس نیست. این‌جا جای رجاء است، جای حُسن ظن است. این‌جاست که احادیث زیادی داریم که می‌گوید به خدا حُسن ظن داشته باش^۸. چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ ببینید روایت‌هایی داریم که می‌گوید در دل مؤمن نور خوف و رجاء به یک اندازه است؛ اما از آن طرف روایت‌هایی داریم که مثلاً می‌گوید وقتی داری دعا می‌کنی، به خدا حُسن ظن داشته باش. اینجا می‌گوید حُسن ظن و امید داشته باش، نمی‌گوید

^۶. بقره، ۲۵۵.

^۷. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

^۸. الکافی، ج ۲، ص ۷۱.

ترس داشته باش. یا روایت‌هایی که می‌گویند در هنگام گناه ترس داشته باش، نمی‌گویند امید داشته باش. یکی از آن‌ها را می‌گویند. پس این روایت‌ها چیست؟ این روایت‌ها یکی از خوف و رجاء را می‌گویند، آن روایت‌ها می‌گفت که دو نور خوف و رجاء در مؤمن به یک اندازه است. حالا جوابش برای ما حل شد. آن جایی که می‌گویند مساوی است، اصل وجود خوف و رجاء را می‌گویند، یعنی هر دوی در دل مؤمن وجود دارد، وجودش هم به یک اندازه است، اما آن احادیثی که در بعضی جاها می‌گویند فقط حُسن ظن، ترس دیگر نه، آن کجا را می‌گویند؟ آن محل بروز است؛ یعنی یک مکان خاصی است که این‌جا جای آن است که انسان حُسن ظن داشته باشد. از همان مایه‌ای که در وجودش است، از همان رجایی که گفتیم با خوف به یک اندازه هم هست، حالا از رجاء استفاده می‌کند، رجاء را به کار می‌اندازد. به یک مکان دیگری می‌رسد، مکان دست چپی است. این مکان دست چپی مکانی است که حدیث، فقط خوف را می‌گویند. می‌گویند: بترس. آن‌جا دیگر نمی‌گویند امیدوار باش، می‌گویند بترس. یعنی چه بترس؟ یعنی همان خوفی را که در درونت هست و به اندازه رجاء هم هست، حالا این‌جا به کار بینداز. در مقام به کار انداختن، این است.

عرض کردم در یک ماشین، باید ترمز و گاز هردو باشد، هر دوی آن‌ها هم باید سالم باشد. نباید این‌طور باشد که مثلاً گازش سالم، ولی ترمزش خراب باشد. در اصل وجودش هر دو هست، هر دو هم سالم است، منتهی در مقام عمل از کدام استفاده می‌شود؟ خب راننده باید صحنه را ببیند دیگر، گاهی از گاز تنها استفاده می‌شود، گاهی از ترمز تنها، اما روی هم رفته، یک مسیری که از این‌جا تا مشهد با ماشین رفته است، با همین ترمز و گاز به سلامت به مقصد می‌رسد. حالا اگر در وسط راه یک کدام از این‌ها خراب شد، دیگر به حرکتش ادامه نمی‌دهد. در وجود یک مؤمن هم، خوف و رجاء به یک اندازه است؛ اما برای به کارگیری این‌ها مکان‌ها مختلف است. روی هم رفته وقتی به آخر عمرش می‌رسد، می‌بیند درست به مقصد رسیده است. اما حالا از این‌جا تا مشهد چندتا ترمز گرفت؟ خب مشخص نیست. به کسی نمی‌گویند که حتماً باید صدتا ترمز بگیری. این بستگی دارد که چندتا صحنه تصادف جلوی پایش می‌افتد. اگر صدتا صحنه باشد، صدتا ترمز می‌گیرد. اگر دویست تا بشود، دویست تا. اگر پانصدتا بشود، پانصدتا.

تعداد دفعات بکارگیری خوف و رجاء

انسان در عین حالی که نور ترس و نور امید در وجودش به یک اندازه است، چه قدر باید بترسد؟ عدد خاصی نداریم. به اندازه‌ای که صحنه گناه جلوی پایش می‌افتد، باید بترسد. حالا یک وقت یک کسی است در یک روز پنج تا صحنه گناه جلوی پایش می‌افتد، در این پنج صحنه باید مرتب بترسد. باید ترس او را بگیرد، از گناه منصرف بشود. اگر به جای پنج تا شد بیست تا، خب باید بیست بار از گناه بترسد. رجاء آن هم همین‌طور است. چندبار امید به خدا را آشکار بکند؟ خب بستگی به مکان‌هایش دارد که چندبار جلوی پایش می‌افتد. این است که ما باید مکان‌ها را تشخیص بدهیم. در چه جایی باید بترسیم، در چه جایی باید امیدوار باشیم، این مکان‌ها مشخص بشود. دیگر حالا چندبارش مهم نیست. من چه بیست بار بترسم، چه صدبار بترسم، علی‌ای حال ترس در وجود من با امید یک اندازه است. اصل مایه‌اش یک اندازه است، منتهی به کارگیری آن فرق می‌کند. به کارگیری آن یک اندازه نیست. این نکته‌ای است که فکر می‌کنم تا به حال در علم اخلاق ناگفته مانده. تا به حال صحبتی در این زمینه نشده است. روی آن خوب دقت بکنید.

باز به مثال ماشین تشبیه می‌کنم. اصل ترمز و گاز ماشین باید سالم باشد. خب بله سالم است. ما هم این را می‌خواهیم سالم باشد. اما اینکه در این مسیر چه قدر از گاز استفاده می‌شود، چه قدر از ترمز، آن یکسان نیست. در به کارگیری آن نمی‌گویند اگر ده بار گاز دادی، باید ده بار هم ترمز بزنی. چنین چیزی ما نداریم. به کارگیری آن بستگی به موقعیت دارد. چه بسا یک راننده مسیری که رفته است، با مسیری که برگشته، یک مسیر است، اما خب به کارگیری گاز و ترمزش فرق کرده است. این مهم نیست، مهم اصل است. آن اصل باید به یک اندازه باشد. باید ترس و امید در وجود انسان به یک اندازه باشد. وقتی به یک اندازه بود، حالا کدام را در زندگی‌اش بیشتر به کار می‌اندازد؟ در مرحله به کارگیری دلیلی نداریم که باید به یک اندازه باشد. نگفتند اگر یک روز سه بار ترسیدی، باید سه بار هم امید داشته باشی. این منظور نیست. این بستگی به این دارد که چند بار پیش آمده است. اگر محل ترس ده بار پیش آمده است، ده بار باید بترسد. اگر محل رجاء پنج بار پیش آمده است، خب پنج بار باید امید داشته باشد. به کارگیری آن یکسان نیست؛ اما اصل سرمایه یکی است.

نتیجه غلبه خوف یا رجاء در وجود انسان

حالا مقابل آن را توجه کنید. اگر یک کسی باشد که در اصل سرمایه، رجائش بیشتر از خوفش باشد، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که آن ده باری که باید رجاء داشته باشد، دارد و آن پنج بار هم که باید خوف داشته باشد، از آن پنج بار، سه بار آن را هم رجاء دارد. چه شد؟ مایه خراب است. در مایه گفتیم باید خوف و رجاء به یک اندازه باشد. دیگر الآن به یک اندازه نیست. در یک روز ده بار پیش آمد که باید امید داشته باشد، امید را داشت، چون مایه‌اش را داشت، پنج بار هم محل گناه برایش پیش آمد که باید می‌ترسید، در این پنج بار چون رجاء در وجودش بیشتر است، از آن پنج تا سه بار آن را باز امیدوار است و این امیدواری‌اش او را در گناه بی‌باک می‌کند، می‌رود گناه را انجام می‌دهد. این نتیجه این است که رجاء در او زیاده‌تر است. یا اگر یک کسی خوف در وجودش بیشتر بود، نتیجه چه می‌شود؟ این می‌شود که مثلاً در یک روز آن پنج باری که گناه برایش پیش می‌آید، می‌ترسد، چون خوف در وجودش خیلی زیاد است. آن‌جا که هیچ، می‌ترسد. آن ده باری هم که باید رجاء داشته باشد، باز سه، چهارتای آن را می‌ترسد. مثال را دقت کردید؟ پس من عدد خوف و رجاء را در به کارگیری‌اش یکسان قرار ندادم، یکی پنج تا است، یکی ده تا است، اما در عین حال آن انسانی که خوفش بیشتر است، سبب می‌شود پنج تایی خوف‌ها را خوف داشته باشد، آن ده تا را هم که باید رجاء داشته باشد، باز مثلاً چهارتا، پنج تایی آن را خوف داشته باشد. این بد است. دین این را نمی‌خواهد.

این که گفته شد نور خوف و رجاء در مؤمن به یک اندازه است، پس منظور در اصلش است، اما در به کارگیری آن بستگی به شرایط دارد. یک کسی در یک محلی زندگی می‌کند، گناه برایش پیش نمی‌آید، یک کسی دیگر یک جایی است که مرتب گناه دورش را گرفته است. خب این‌ها فرق می‌کند. مثل ماشینی است که در شهر شلوغ می‌خواهد حرکت بکند، خب باید مرتب از ترمز استفاده بکند. همین ماشین در بیابان می‌رود، نه دیگر آن‌جا ترمزش کم است.

پس در به کارگیری، حدیث این طوری نداریم. لذا الآن شما متوجه می‌شوید که این دو دسته احادیث کاملاً کنار هم است. آن احادیثی که می‌گوید نور خوف و رجاء در مؤمن به یک اندازه است، درست است، چون منظور مایه اصلی آن است. این که می‌گوید به یک اندازه است، منظور این است که بجا می‌ترسد و بجا امید دارد، اما چند بار می‌ترسد و چندبار امید دارد، چند بار آن دیگر معلوم نیست، بستگی به شرایط دارد.

نمونه‌های روایی حُسن ظن به خداوند متعال

احادیث دیگری داریم که می‌آید موردها را مشخص می‌کند؛ مثلاً می‌گوید عبادت که انجام می‌دهی، در حین عبادت، به خدا حُسن ظن داشته باش. این جا دیگر جای ترس نیست، باید امیدوار باشیم، گرچه عمل ما خیلی ناقص است. شرمنده هستیم، کارهایمان خیلی نقص دارد، باید گریه بکنیم و بر سر خودمان هم بزنییم، اما نه، حالا این جا فعلاً جای توجّه به امید، توجّه به حُسن ظن، توجّه به رحمت خداست. این جا جای این است. در مقام دعا کردن یک کسی دارد دعا می‌کند، از خدا حاجت می‌خواهد، این جا دستور است که باید حُسن ظن داشته باشد.

حدیث دیگری داریم، حدیثش را دو جلسه قبل خواندیم موقعی که انسان می‌خواهد از دنیا برود، آن جا فقط جای امید به خداست.^۹ گفتیم هرکسی بالأخره عمرش یک زمانی تمام می‌شود، اگر فرصتی پیدا کردیم ده دقیقه، یک ربع، مرگ ناگهانی اگر آمد که هیچ، اگر فرصت داشتیم، یادمان باشد آن جا حدیث می‌گوید فقط حُسن ظن، یعنی حالا که دیگر داری به طرف آخرت می‌روی، فقط به رحمت خدا امید داشته باش. بگو خدایا امیدوارم که دستم را بگیری، دیگر حالا بدون عمل دارم جلو می‌آیم. آن جا بگو خدایا هیچ چیز ندارم، «وَقَدْتُ عَلَى الْكُرَيْمِ بَعِيرٍ زَادِي» (بر کریم وارد می‌شوم بدون زاد). آن جا جای این است. جای ناامیدی نیست، جای ترس نیست، نگویید چه بکنم، عمل خوب انجام ندادم. آن جا حدیث می‌گوید مکان، مکان حُسن ظن به خداست. دیگر به رحمت خدا امیدوار باش. عمر که تمام شد، دیگر می‌خواهی چه بکنی؟

اما حالا که مرگ سراغمان نیامده، فرصت هست. خیلی خب انسان باید به یاد گنااهش بیفتد و ترس داشته باشد. بترسد و توبه بکند، گریه بکند. این فکر می‌کنم بهترین راه حلّی باشد که این احادیث در کنار یکدیگر معنا بشود. حالا توجّه کنید به دوتا، سه تا حدیث در این زمینه. دیگر بحثمان را در این زمینه تمام می‌کنیم.

حُسن ظن و سوء ظن به خدای متعال در آینه روایات

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ» امام پنجم (علیه السلام) می‌فرمایند: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (ما در نوشته‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) یافتیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روی منبر که رفتند، برای مردم سخنرانی کردند، این جملات بود. عین سخنرانی پیغمبر را امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشتند و امام پنجم برای ما نقل می‌کنند. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَهُوَ عَلَى مَنبَرِهِ» پیغمبر روی منبر که نشستند، این جملات را فرمودند. حالا توجه کنید. «وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (قسم به خدایی که جز او خدایی نیست)، «مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ» پیغمبر قسم به خدا یاد کردند و فرمودند به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نمی‌شود، مگر اینکه این چند چیز را داشته باشد: یکی حُسن ظن به خدا داشته باشد و امیدوار به خدا باشد. این یکی که بحث ما هم فعلاً در این قسمت است، منتهی اینجا دو چیز دیگر هم دارد. حضرت فرمودند: حُسن خلق هم باید داشته باشد؛ یعنی اخلاق خوب. اخلاق خوب وقتی بیاید، خیر دنیا و آخرت می‌آید. اخلاق بد، نه و سوم فرمودند: خودداری کردن از غیبت مؤمنین. تا کسی خودداری نکند، خیر دنیا و آخرت به او داده نمی‌شود. باید این را مهّم بدانیم.

جمله دوم. باز حضرت قسم یاد کردند: «وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ» باز فرمودند: قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست، خدا هیچ مؤمنی

۹. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹۵.

را بعد از اینکه توبه کرده، استغفار هم کرده، دیگر عذابش نمی‌کند، مگر برای این سه جهت: یکی فرمودند: سوءظن به خدا و کوتاه آمدن نسبت به امیدواری به خدا، یعنی کم امید داشتن و دوّم سوءخلق و سوم غیبت کردن مؤمنین. جمله سوم: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ» باز قسم به خدا، فرمودند هیچ بنده مؤمنی به خدا حُسن ظن نمی‌کند، مگر اینکه خدا نزد همان حُسن ظن اش است؛ یعنی خدا حُسن ظن او را عملی می‌کند. «لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ» همه خیرات دست اوست. «يَسْتَحْيِي» ما که لایق این نیستیم؛ اما ببینید خدا چه صفات خوبی دارد. خوب خدای کریمی بالای سرمان است. «يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يُخْلِفَ ظَنَّهُ وَرَجَاءَهُ» خدا حیا می‌کند از اینکه ببیند بنده اش حُسن ظن به او دارد، بعد حُسن ظن او را پشت سر بیندازد، توجه نکند. خدا حیا می‌کند، ولو بنده لیاقت ندارد، اما خدا این طوری است. وقتی می‌بیند بنده اش حُسن ظن به او دارد، حُسن ظن اش را عملی می‌کند. بعد پیغمبر از روی منبر فرمودند: «فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ»^{۱۰} (حُسن ظن به خدا داشته باشید، رغبت به خدا داشته باشید).

حدیث دیگر از امام هشتم (علیه السلام) است، فرمودند: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ» (ظن خودت به خدا را نیکو کن.) «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ» خداوند می‌فرماید: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي» (من نزد حُسن ظن بنده خودم هستم.) نزد ظن او هستم. «إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ»^{۱۱} اگر ظن بنده ام به من خیر باشد، من هم خیر به او می‌رسانم و اگر به من سوءظن داشته باشد، عقیده اش این باشد که مثلاً من او را نمی‌بخشم، او را عذاب می‌کنم، من هم می‌کنم. اگر شر به من اعتقاد دارد، من هم همان شر را با او برخورد می‌کنم.

حدیث سوم از امام صادق (علیه السلام) است. حضرت حُسن ظن به خدا را معنی می‌کنند. می‌خواهیم حُسن ظن داشته باشیم، یعنی چه؟ می‌فرمایند: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُو إِلَّا اللَّهَ وَ لَا تَخَافُ إِلَّا دَنْبَكَ»^{۱۲} (حُسن ظن این است که غیر از خدا به هیچ چیز دیگر امیدوار نباشی. امیدت به رحمت او باشد و از هیچ چیز هم جز گناهت ترسی.)

خب تا این جا این نکته مهم برایمان حل شد که در مقام عمل، در مصداق، رجاء و خوف به یک مقدار نیست، بستگی به پیشامدها دارد که چه چیزی پیش می‌آید. گاهی انسان مصداق خوف زیاد دارد. خب هر جا خوف برایش پیش می‌آید، باید بترسد دیگر. خلاصه ترمز ماشین خراب نباشد که تا می‌رسد به صحنه‌ای که باید ترمز بگیرد، ترمز نیست. آن جایی که باید گاز بدهد که گاز می‌دهد، آن جا هم که باید ترمز بگیرد، باز دارد گاز می‌دهد، چون ترمز خراب است. این طور نباشد. باید هر دو سالم باشد. خوف و رجاء هر دو پیش سالم است، مایه اش به یک اندازه است، در به کارگیری، انسان باید ببیند این جا جای چیست، جای حُسن ظن است یا ترس.

افراط و تفریط نکردن در حُسن ظن و سوء ظن به خداوند سبحان

ما به طور کلی دو گروه انسان داریم که این‌ها در حدّ افراط و تفریط به سر می‌برند. یک عده آن‌هایی هستند که در حدّ تفریط‌اند. آن قدر می‌ترسد که اصلاً مأیوس شده است. دیگر هیچ وقت عبادت انجام نمی‌دهد. می‌گوید من آن قدر گناه

^{۱۰}. الکافی، ج ۲، ص ۷۱.

^{۱۱}. الکافی، ج ۲، ص ۷۲.

^{۱۲}. همان.

کرده‌ام که خدا من را نمی‌بخشد و نتیجه‌اش این می‌شود که دیگر یا نماز نمی‌خواند یا اگر بخواند، با کسالت می‌خواند. خودش را بدبخت می‌داند. این یک دسته است.

یک دسته دیگر هم کسانی هستند که در حد افراط به حالت وسواس کشیده شده‌اند. خیلی از اعمالش مواظبت می‌کند، دقت‌های زیاد می‌کند، خودش را به زحمت شدید می‌اندازد و معمولاً این گونه افراد اهل خانه را هم به زحمت می‌اندازند. بعضی‌ها هم خوف این طوری در وجودشان غلبه پیدا کرده است. مرتب نماز را تکرار می‌کند، می‌ترسد، می‌گوید نکند نمازم باطل بود. به حد وسواس کشیده شده است. این خوف هم درست نیست.

خوف در حد وسط می‌خواهیم. آن جایی که به جاست از گناهش بترسد، انسان باید بترسد، اما وقتی هم توبه کرد، در هنگام توبه، آن جا جای حُسن ظن است دیگر. کسی حق ندارد توبه بکند، بعد بگوید من که نمی‌دانم خدا من را بخشید یا نبخشید. دیگر خود خدا گفته است. اگر واقعاً پشیمان شدی، یک وقت است انسان دروغ می‌گوید، آن هیچ، آن را کاری نداریم، اما اگر راست می‌گوید واقعاً پشیمان شده است، این جا دیگر جای خوف نیست، جای حُسن ظن است. باید به خدا حُسن ظن داشته باشیم. بله من توبه کردم، خدا من را بخشید.

با یکی از دوستانمان روی کوه صفا نشسته بودیم، شعر می‌خواندیم، روضه می‌خواندیم، آن رفیق مان مداحی هم بلد بود. در ضمن صحبت‌هایی که می‌کرد، در حال خودش بود، یک مرتبه گفت که خدایا اگر هنوز ما را نبخشیدی، ... من گفتم دیگر این حرف را این جا نزن. این جا جای حُسن ظن به خداست. این جا جای این حرف‌ها نیست و آن حدیث تند از امام علی (علیه السلام) را برایش خواندم که یکی می‌پرسد: «بدترین نعمت‌ها و نکبت‌ها برای چه کسی است؟» حضرت در مسجد الحرام نشسته بودند، فرمودند: «برای آن حاجی است که بیاید این جا، بیاید گرد این خانه خدا طواف بکند، بعد برود سعی صفا و مروه بکند، به وقوف عرفات و مشعر برود، بعد پیش خودش، در درونش بگوید امکان دارد هنوز خدا ما را نبخشیده باشد؟ اگر یک چنین چیزی در وجود خودش بگوید، این بدترین انسان‌ها نزد خداست.» تعبیر خیلی تندی است. معنایش این است که وقتی کسی این کارها را کرد، دیگر باید به خدا حُسن ظن داشته باشد. مطمئناً بگوید دیگر خدا من را کاملاً بخشید، مثل روزی که از مادر متولد شدم. تمام شد.

در این زمینه حدیث‌های خیلی زیادی هم داریم. هر جا یک چیزی است. توبه هم یک چنین حالتی دارد. اگر واقعاً کسی به درون خودش مراجعه کرد، دید پشیمان است، حالا دیگر خودش می‌فهمد که شرط توبه هم همین است، دید پشیمان است، بداند دیگر خدا او را بخشیده. دیگر سوء ظن یعنی چه؟ نمی‌دانم خدا من را بخشید یا نه، یعنی چه؟ خب نمی‌دانی، به خودت مراجعه کن ببین پشیمان هستی یا نه. وقتی پشیمان شدی، باید مطمئناً بدانی که خدا تو را بخشیده است.

نامیدنش از رحمت الهی

آیه‌ای که اول عرایض خواندم، آیه خیلی زیبایی است از این جهت، آیه ۵۳ از سوره ۳۹ قرآن، سوره زمر. ببینید خطاب به پیغمبر است. یک بار دیگر هم این را عرض کردم که خطاب‌های قرآن معمولاً به پیغمبر است. اصلاً مثل این که خدا یک آدم بیشتر روی کره زمین نداشته، آن هم پیغمبرش است. حقیقتش هم همین است. انسان کل ایشانند، بعد هم ائمه اطهار (علیهم السلام) که اوصیاء آن حضرت هستند. همه چیز به فدای این انسان است. آن وقت هم که خدا می‌خواهد انسان‌ها را تربیت بکند، باز خطابش به پیغمبر است. از آن جا شروع می‌کند. مقام، مقام کوچکی نیست. خدا با ایشان

مخاطبه می‌کند. معاشره بین این دوست. آن‌جایی هم که خدا بخواهد برای بنده‌های گنهکارش یک پیغامی بفرستد، به پیغمبر می‌گوید تو به آن‌ها بگو، چون بنده گنهکار لیاقت ندارد که خدا به او خطاب بکند. این فرق می‌کند با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا». این «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خودش یک مدال است که اگر کسی بتواند مؤمن باشد، این مدال و افتخار بزرگی برای اوست که خدا در این آیه به او خطاب کرده است. اما آن‌جایی که انسان گناه کرده، خدا به او خطاب نمی‌کند که ای بنده گنهکار من، بلکه به پیغمبر می‌گوید: «بگو به آن‌ها». فعلاً چون آن شخص گناه کرده، به صورت مغایب است. مخاطب خدا نیست. به پیغمبر می‌گوید تو بگو. اما رأفت و مهربانی خدا را ببینید، این آیه خیلی عالی است، واقعاً عجیب است، در عین حالی که خدا می‌گوید: «قُلْ»، اما بلافاصله می‌گوید: «يَا عِبَادِي» (ای بنده‌های من). مادر را دیدید وقتی می‌خواهد بچه‌اش را به خودش نسبت بدهد، می‌گوید: بچه من. بچه من است؛ یعنی وابسته به من است.

انسان گناه کرده است، هنوز خدا دارد او را به خودش نسبت می‌دهد. این خیلی عجیب است. انسان بفهمد آن وقتی هم که گناه کرده است، هنوز خدا دارد به او می‌گوید «عِبَادِي» ای بنده‌های من. به همان بنده‌هایی که «أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، اسراف کردند، گناه کردند، خدا می‌گوید بنده‌های من، «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (از رحمت خدا مأیوس نباشید)، «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (خدا همه گناهان را می‌بخشد). استثناء نمی‌کند. نگوید یکی را ممکن است نبخشد. بله، فقط شرطش همان توبه است. توبه اگر آمد، خدا همه را از دم می‌بخشد. من از جیب خودم نمی‌گویم. نگوید از جیب خلیفه دارد مایه می‌گذارد. خود خدا دارد می‌گوید. خدا همه گناهان را می‌بخشد. این آیه خیلی بزرگ است. اگر کسی به این آیه توجه کند، در هیچ حالتی حتی اگر در گناه بزرگی واقع بشود، از رحمت خدا مأیوس نیست. بله، می‌ترسد توبه می‌کند؛ اما بعد از توبه به رحمت خدا امیدوار است، به خصوص آن وقتی که دارد از دنیا می‌رود. آن چند دقیقه آخر عمرش آن چنان رحمت خدا او را گرفته است، او هم به رحمت الهی توجه دارد.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» حبيب من، پیغمبرم، بگو به این بنده‌های من، این بنده‌های من که اسراف کردند، به خودشان ظلم کردند، یعنی گناه کردند، اما ضررش به خودشان بازگشت. نتوانستند ضرر بزنند جز به خودشان. این هم یک نوع اسراف است دیگر. جوانی که می‌تواند قدرتش را در مسیر خدا خرج بکند، علمش را در مسیر خدا هزینه بکند، چشم و گوش و زبانش را وقف دین خدا بکند و بالأخره آن انسانی که می‌تواند تمام لحظه‌های عمرش را در راه خدا، در راه سیر الی الله طی کند، اگر استفاده نکند یا استفاده خراب بکند، اسراف کرده است. به خودش ظلم کرده است. انسان عاقل همان‌طور که به دیگران ظلم نمی‌کند، به سرمایه خودش هم ظلم نمی‌کند. اگر به خودش ظلم بکند، عقب می‌افتد. این جوان می‌تواند به امام زمانش برسد؛ اما با گناه خودش را عقب می‌اندازد. چه کسی ضرر می‌بیند و عقب می‌افتد؟ بعد می‌نشینند افسوس می‌خورد، خودش را می‌زند، دست‌هایش را گاز می‌گیرد. اگر هم الآن نکند، قیامت این کارها را می‌کند. این‌ها حالا در دنیا پیش است، در قیامتش این است: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ» روز قیامت روزی است که ظالم دست خودش را از روی ناراحتی گاز می‌گیرد، نمی‌فهمد. از بس تأسف و حسرت می‌خورد. خدایا به تو پناه می‌بریم از این حسرت خوردن‌ها. «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»^{۱۳} تأسفش این است می‌گوید ای کاش یک راهی، یک ارتباطی با

پیغمبر اکرم (صلی علیه وآله وسلم) داشتیم. ای کاش یک ارتباطی با امام زمانم داشتیم. ای کاش یک ارتباطی با قرآن کریم داشتیم. پیغمبرم به اینان بگو: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً».

«الحمد لله رب العالمين»